

## بررسی مفهوم جنگ در دوره سلجوقیان

حسین مفتخری\*

ابوالفضل رضوی\*\*، شهرام یوسفی فر\*\*\*، بهزاد اصغری\*\*\*\*

### چکیده

مفهوم جنگ در قلمرو ایران اغلب با تغییراتی در نظام فکری و معنایی روبه‌رو بوده است که این امر در دوره سلجوقیان به دلیل ورود ساختار و نظام فکری ایلی آن‌ها در قلمرو حکومتی صورت گرفته است. مفهوم جنگ در قلمرو ایران پیش از اسلام اغلب به معنای عامل برقراری نظم تصویر شده است، ولیکن این مفهوم بعدها در ترکیب با امر مذهبی در قالب عامل برقراری عدالت بازتعریف می‌شود. در عصر سلجوقی مفهوم جنگ با توجه به اندیشه تغلب در نظام ایلی دچار دگردیسی دیگری می‌شود تا با مقتضیات عصر جدید هماهنگ شود. به همین دلیل، برای بازشناسایی مفهوم جنگ در عصر سلجوقی به جای‌یابی مفاهیم نظم، عدالت، و تغلب در نظام اندیشگانی این عصر نیاز است. از این رو، این نوشتار به دنبال تبیین جایگاه پدیده جنگ در نظام اندیشگانی عصر سلجوقی بر اساس روش تحلیلی - تبیینی خواهد بود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در عصر سلجوقی مفهوم تغلب ناشی از زمینه ایلی و قبیله‌ای سلجوقیان در ترکیب با مفهوم برقراری عدالت در نظام دینی و هم‌چنین مبتنی بر مبانی اندیشه‌ای جنگ در قالب عامل ایجاد نظم تعریف جدیدی از مفهوم جنگ ارائه می‌کند که در قالب ساختار و امر سیاسی تعریف شدنی است.

**کلیدواژه‌ها:** جنگ، اندیشه، سلجوقیان، نظم، عدالت.

\* استاد تاریخ، دانشگاه خوارزمی، Moftakhari@khu.ac.ir

\*\* دانشیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی، Razavi\_edu@yahoo.com

\*\*\* استاد پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، shyouseifar@yahoo.com

\*\*\*\* دکترای تاریخ، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، Asghari62@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۱۵

## ۱. مقدمه

مفهوم پدیده جنگ در ایران موضوعی است که کم‌تر به آن پرداخته شده است. قرار گرفتن ایران، از لحاظ جغرافیایی، در مسیر رفت و آمد اقوام و گروه‌های گوناگون باعث شده است که ایرانیان شاهد برخوردهای زیادی باشند. کشمکش‌های ایران از دوران باستان با قدرت‌های منطقه و سپس یونان و امپراتوری روم و هم‌چنین جنگ‌های داخلی و مقابله با اقوام مهاجم شروع شده است و با ورود عرب‌های مسلمان به ایران و برخوردهای مختلف بین اقوام گوناگون عرب، ترک، ایرانی، و مغول ادامه یافته است. از این رو، این مفهوم در نظام اندیشگانی ایرانیان همیشه جایگاه خاصی داشته است که نمود آن در افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانیان نمایان است. تقابل‌های ایرانیان و تورانیان، تقابل‌های رستم با دیوها، و کشمکش‌های مکرر، همه از جایگاه این پدیده و مفهوم در نظام اندیشگانی ایرانیان نشان دارد که در ادبیات و سنت فکری ایرانیان نمود می‌یابد.

با ورود دین اسلام تغییراتی در حوزه معرفتی و کاربردی پدیده جنگ روی می‌دهد که ناشی از تسلط امر مذهبی بر تمام شئون اجتماعی و سیاسی است. با توجه به این وضعیت، پدیده جنگ با تغییراتی در این نظام معنایی در قالب آموزه‌های مذهبی تعریف می‌شود و از این رو در این بافت این پدیده ماهیتی مذهبی از خود نشان می‌دهد. در جایگاه جدید، جنگ به منزله ابزاری در جهت تحقق خواست خدا و برقراری عدالت تعریف می‌شود، به همین دلیل مشروعیت لازم را دارد. ولیکن با ورود عناصر دیگر در بافت اجتماعی و سیاسی این عصر، هم‌چون ترکان و نیروهای قدرت‌مدار و هم‌چنین کشمکش‌های سیاسی، پدیده جنگ به تعریف جدیدی در قالب مفاهیم مربوط به تغلب سیاسی و اجتماعی نیاز پیدا می‌کند؛ از این رو نخبگان و اندیشمندان سعی در توجیه و بیان حدود این پدیده با توجه به الزامات جدید دارند که می‌توان نمود آن را در آثار اندرنامه‌نویسان مشاهده کرد.

کوشش این نوشتار استخراج مفهوم جنگ در عصر سلجوقی در تعامل سه حوزه ایلی، مذهبی، و سیاسی است. از این رو، سعی می‌شود سنت غالب این مفهوم در نظام اندیشگانی ایرانیان رصد و چگونگی ترکیب آن با حوزه‌های جدید نشان داده شود. به همین دلیل، این نوشتار ابتدا به جای‌یابی این سه حوزه در نظام اندیشگانی عصر سلجوقی در ارتباط با مفهوم جنگ خواهد پرداخت و سپس ارتباط آن‌ها در قالب چهارچوب حکومت، جامعه، و امر سیاسی را تحلیل خواهد کرد.

## ۲. پدیده جنگ

در تعریف اصطلاح جنگ و ریشه‌شناسی آن اختلافاتی وجود دارد. گاه واژه جنگ مشتق از ریشه آلمانی «werra» تصور می‌شود که به معنای آزمون نیرو و استفاده از اسلحه بین ملت‌ها (جنگ خارجی) یا گروه‌های رقیب در داخل یک کشور (جنگ داخلی) است (ادیبی، ۱۳۸۵: ۸). در تعریفی دیگر واژه جنگ مشتق از ریشه واژه فرانسوی به معنای بی‌نظمی و نبرد به کار می‌رود (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۱). از آن‌جا که جنگ گونه‌ای تعامل میان انسان‌هاست، گاه این پدیده امر طبیعی و ذاتی انسان خوانده می‌شود که بشریت دائم در تعامل با آن قرار دارد. به همین دلیل، انسان‌ها به صورت نمادین به‌مثابه رزمنده یا جنگجو تصویر می‌شوند (اشمیت، ۱۳۹۳: ۳۲).

در معنای عمومی، جنگ تعارض و برخورد میان گروه‌های سیاسی کوچک و بزرگ تعریف می‌شود که به دلیل حفظ موجودیت یا منافع گروه یا کسب سود بیش‌تر در مقابل سایر گروه‌ها یا دسته‌ها رخ می‌دهد. جنگ اغلب خشونت‌بار است و از این رو گاه در تعریف جنگ می‌گویند: جنگ با بیان خشن، شدید، و غیرقابل انتظار و نیز با نوعی نژادپرستی همراه است که هم‌زمان مردم، تصمیم‌گیران سیاسی، و نظامیان را شامل می‌شود (کاپلو و ونسن، ۱۳۸۹: ۱۷). از پدیده جنگ به‌عنوان درگیری سازمان‌یافته، مسلحانه، و غالباً طولانی مدت نیز یاد می‌شود که بین حکومت‌ها، ملت‌ها، یا گروه‌های رقیب رخ می‌دهد و با خشونت شدید، گسیختگی اجتماعی، و تلفات جانی و مالی زیاد همراه است. از آن‌جا که جنگ درگیری مسلحانه واقعی و ارادی بین جوامع سیاسی است، می‌توان آن را نوعی خشونت سیاسی نیز تلقی کرد که اثرهای اجتماعی و اقتصادی فراوانی به‌همراه دارد. از سویی جنگ ادامه و دنباله کشمکش و تضاد نظر سیاسی یا اقتصادی نیز تصور شده است. در حقیقت، گاه جنگ وسیله سیاسی قاهرانه برای رسیدن به هدف تصور می‌شود و به گفته ارسطو جنگ وسیله می‌شود نه هدف (بختورتاش، ۱۳۵۰: ۱۱).

نخستین تمایز جنگ با سایر شکل‌های مبارزه این است که شکل‌های دیگر مبارزه علیه عوامل بی‌حرکت یا رقبای فاقد شعور است، اما برعکس جنگ مستلزم دشمنی فعال و سازمان‌یافته و متضمن اقدام متقابل و ارادی است (بوتول، ۱۳۷۴: ۲۹). از این رو، نقش اراده در جنگ از هر دو سو مهم می‌نماید. جنگ محصول دشمنی است و در واقع جنگ عبارت است از نفی وجودی دشمن (اشمیت، ۱۳۹۳: ۳۲)؛ بنابراین نقش اراده در جنگ با تعصب و گونه‌ای تعلق خاطر جمعی به‌منظور حفظ منافع گروهی همراه است. ظاهراً،

جالب‌ترین خصیصه جنگ ویژگی جمعی آن است. علاوه بر آن دو نشانه مهم دیگر جنگ را از مبارزه عمومی و جنایت‌های فردی متمایز می‌کند: عنصر ذهنی یعنی نیت و عنصر سیاسی یعنی سازمان (بوتول، ۱۳۷۴: ۳۰). علاوه بر آن، مفهوم سیاست و جنگ همیشه با مفهوم قدرت همراه است. قدرت (power) را می‌توان به صورت عام توانایی کنترل کردن دیگران یا تأثیر گذاشتن بر آن‌ها، صرف نظر از خواست یا میلشان، تعریف کرد. به عبارت دیگر، قدرت یعنی کنترل کردن، به انحصار در آوردن، و یا تأثیر گذاشتن بر رفتار دیگران (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۴۷۲).

بنابراین در تعریف اصطلاح جنگ می‌توان چنین بیان کرد که جنگ به دنبال تعارض و برخورد بین گروه‌های سازمان‌یافته رقیب شکل می‌گیرد و این تعارض و برخورد عملی ارادی است و با خشونت همراه است. خشونتی که به نوعی تعصب گروهی را به همراه دارد و ناگزیر به صورت مسلحانه انجام می‌شود و ممکن است به صورت رقابت درون‌گروهی یا بین دو گروه بیگانه صورت گیرد. عمل جنگ متضمن منافع گروهی است و به همین دلیل مستلزم هم‌بستگی جمعی است و این عامل آن را تقویت می‌کند.

### ۳. ماهیت جنگ در اندیشه ایرانی

با توجه به این‌که تفکر عین نحوه بودن ماست و هر کس تا بدان حد هست که می‌اندیشد (عبدالکریمی، ۱۳۸۵: ۵۱)؛ از این رو، نحوه تفکر ما درباره هر پدیده‌ای می‌تواند شکل‌دهنده هویت و ماهیت ما باشد. هویت و ماهیتی که به پدیدارهایی که با آن‌ها در ارتباط متقابلیم معنا می‌بخشد. از دیدگاه جامعه‌شناسان، که به دنبال شناخت تأثیر و تأثر متقابل جامعه و جنگ‌اند، جنگ منبعث از روابط انسان‌ها تفسیر می‌شود (ادیبی، ۱۳۸۵: ۱۰، ۱۹). از این رو، جنگ شکل اجتماعی و ساختاری به خود می‌گیرد و در کنش و ارتباطات اجتماعی معنا می‌یابد.

در واقع عده‌ای هم‌چون هابز خاستگاه جنگ را در خصایص طبیعی انسان تصور می‌کنند، در حالی که عده‌ای هم‌چون منتسکیو، برخلاف هابز، معتقدند که خاستگاه جنگ در خصایص طبیعی انسان قرار ندارد (آرون، ۱۳۵۲: ج ۱، ۶۲)؛ از این رو، آن را امری عارضی می‌پندارند. بنابراین، به صورت کلی دو نظریه درباره جنگ وجود دارد: نظریه اول جنگ را امری عادی می‌داند که این نظریه از قرن هجدهم رواج بیش‌تری یافت، ولی نظریه دوم جنگ را امری عارضی می‌پندارد. اما منظور از طبیعی بودن جنگ به این معنی است که

جنگ در ذات خود جزء خصایص طبیعی انسان محسوب می‌شود و هستی آن بالذات با هستی انسان عجین است.

در اکثر تمدن‌های باستانی جنگ ابزاری است برای برقراری نظم طبیعی و از بین بردن آنچه باعث بی‌نظمی می‌شود و از آن‌جا که تمدن‌های باستان خود را حامی نظم الهی و طبیعی تصویر می‌کنند، بنابراین جنگ با سرزمین و قدرت دیگر را جایز می‌شمارند. پس به‌طور کلی دو وظیفه اصلی فرمان‌روا در این تمدن‌ها برقراری نظم و تحقق عدالت است (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۷۸)؛ امری که در نظام اندیشه‌ای نیز به‌وضوح به آن اشاره می‌شود و برقراری نظم و استقرار عدالت جزو ملزومات حکومت تصور می‌شود که ابزار آن در قالب نیروی نظامی و جنگ نشان داده می‌شود. البته این امر در یونان اندکی متفاوت است، چرا که در اسطوره یونانیان خدایان می‌جنگند و این جنگ آن‌ها به‌دلیل رقابت، چشم‌وهم‌چشمی، نفاق، ترس و ... است. ولیکن این اندیشه نیز در سطح تفکر و خارج از قالب اسطوره‌ای شکل دیگری به‌خود می‌گیرد. مثلاً در نظر هراکلیت جنگ امری عمومی و ستیزه‌عدالت است که این نوع نگرش بی‌تأثیر از اندیشه‌های شرقیان نیست (راسل، ۱۳۵۳: ج ۱، ۹۷). این گزار در ماهیت جنگ‌ها در قلمرو ایران نیز درخور بررسی است. با مقایسه مفهوم جنگ در شاهنامه فردوسی در قالب اسطوره‌ای و افسانه‌ای، مقابله رستم با دیوها و نیروهای مافوق طبیعی (فردوسی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۹۴۷-۹۷۹) که از ابتدای اثر فردوسی در روایت‌های مربوط به کیومرث و دیگر شخصیت‌ها نیز نشان داده می‌شود (همان: ج ۱، ۱۱) و گذار آن به عصر انوشیروان و خسرو پرویز در قالب برقراری عدالت (همان: ج ۲، ۱۴۴۱-۱۶۰۳، ۱۶۷۲)، می‌توان دگرذیسی این مفهوم را در نظام اندیشگانی ایرانیان ردیابی کرد. ولیکن این امر در این مرحله متوقف نمی‌شود، چرا که تغییرات مفهوم جنگ در بستر تاریخی خود به تغییر در ماهیت آن نیز منجر می‌شود.

همان‌طور که اشاره شد، در نظام مشروعیت‌بخش اسطوره‌ای و افسانه‌ای جنگ به‌منزله عامل نظم جهانی و امری آسمانی پذیرفته می‌شود. در واقع هر چه اندیشه ضرورت حفظ نظم موجود قوت می‌گیرد، بعد تهاجمی و غارتگری جنگ به‌تدریج بی‌اهمیت می‌شود. به همین دلیل، تمدن‌های مستقر از جنگ‌هایی با نیت به‌دست آوردن غنایم خودداری می‌کنند و به‌کارگیری پدیده جنگ اغلب در چهارچوب خواست‌های سیاسی و هم‌اوردی قدرت قرار می‌گیرد. اندیشه نظامی در ایران نیز برای اولین بار در کلمات زرتشت شکلی منظم و منطقی پیدا می‌کند و در قالب جنگ میان خوبی‌ها و بدی‌ها و ضرورت استمرار این جنگ تا پیروزی کامل حق و خوبی و نابودی اهریمن و بدی ارائه می‌شود. این مسئله همراه با ضرورت

برقراری نظم و داد در جامعه و آیین فره ایزدی به تدریج حکومت پادشاهی را شکل می‌دهد (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۱۱۷). البته جنگ در عین حال که در نظام اندیشه‌ای اسطوره‌ای در قالب برقراری نظم قرار می‌گیرد، عمل شیطانی گریزناپذیر نیز تلقی می‌شود، که عدول موقت از نظم کیهانی یا تائو (tao) [حقیقت] محسوب می‌شود (فان کرفلد، ۱۳۸۴: ۲۵)؛ به همین دلیل، اغلب در نظام اندیشگانی اسطوره‌ای به دوری از جنگ توصیه می‌شود. این امر در روایت‌هایی از افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی نیز دیده می‌شود «که چندین بیچم که اسفندیار؛ مگر سر بیچاند از کارزار» (فردوسی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۰۳۱)؛ آن‌جا که به‌رغم عمل به جنگ، در نمان، به صلح، دوستی، و دوری از جنگ اشاره می‌شود. این دیدگاه در *اوستا* نیز خود را در این روایت نشان می‌دهد: «من دین مزدپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به کنار بگذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد» (*اوستا*، ۱۳۷۷: ج ۲، ۵۸۲).

با توجه به این دیدگاه، جنگ در آیین زرتشت به‌مثابه یک کنش و رفتار نظامی بر اساس خلقت جهان و وجود اهریمنان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تصویر می‌شود (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۱۰۹، ۳۶۷). از این منظر، مفهوم جنگ با فلسفه خلقت پیوند می‌یابد که در مفاهیم انتزاعی ضرورت برقراری عدالت و نظم را نشان می‌دهد. در واقع، ترکیب مفهوم جنگ با عدالت از جنبه اندیشه‌شده جنگ نشان دارد. جنگ وسیله‌ای برای تحقق آرمان عدالت، غلبه نیکی بر جهان، و اعاده نظم بود، سه محوری که به جنگ در این دوره هویت می‌بخشید.

در گذار فضای اندیشگانی اسطوره‌ای در قرون بعد امور اجتماعی اغلب با فضای مذهبی عجین شده است و همه امور، از جمله جنگ، ماهیت مشروعیت‌یافته خود را از امر قدسی به‌دست می‌آورد. مثلاً سن آگوستین در قرون اولیه میلادی در توجیه جنگ الهیاتی را رواج می‌دهد که جنگ را در صورتی که تجلی خواست خداوند باشد موجه می‌داند (بوتول، ۱۳۷۴: ۱۰، ۴۷). این امر در فضای اندیشگانی ایرانی نیز با وجود دین زرتشت و سپس ورود اسلام خود را نشان می‌دهد. در *نامه تنسر* نیز به‌وضوح به این امر اشاره می‌شود آن‌جا که دین و ملک یک‌سان تصویر می‌شود (*نامه تنسر*، ۱۳۵۴: ۵۳) و از این رو قدرت در کنار امر مذهبی تعریف می‌شود. غزالی نیز در عصر سلجوقی به این مفهوم اشاره دارد و ترکیب دین، پادشاهی، و سپاه را مقوم حکومت می‌داند (غزالی، ۱۳۱۷: ۴۸). از این رو، پدیده جنگ در رابطه‌ای طولی با امر مذهبی قرار می‌گیرد و مشروعیت خود را نیز از آن دریافت می‌کند.

علاوه بر آن، بعدها ابن خلدون، که انواع جنگ‌ها را به دلیل کین‌توزی و انتقام‌گیری یکی از دیگری تصویر می‌کند و این خوی را در میان بشر طبیعی می‌داند، در تقسیم‌بندی‌ای که برای انواع جنگ‌ها قائل می‌شود، نوع سوم جنگ را جهاد و جنگ مقدس می‌نامد (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۵۱۸-۵۱۹). او جنگ را به ماهیت مذهبی و دینی نزدیک می‌کند و از این رو به صورت کلی انگیزه جنگ از غرایز طبیعی به زمینه‌ی قدسی و مذهبی و نهایتاً ساختاری، اجتماعی، و سیاسی منتهی می‌شود. این امر گونه‌ای دگرذیسی در پذیرش ماهیت امر جنگ را بنا به تناسب دوره‌های اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اغلب مفهوم جنگ از عاملی در جهت برقراری نظم طبیعی به مفهومی در جهت برقراری عدالت گذار می‌یابد و سپس پدیده جنگ با امر مذهبی پیوند می‌یابد؛ از این رو گاه جایی که امر خدایی امر ذاتی در جهان محسوب می‌شود، جنگ نیز جایگاه عملی تقدس یافته را به خود می‌گیرد (ریویر، ۱۳۸۲: ۲۰۵). در بسیاری از دوره‌های تاریخی که حکومت و فرمان‌روایی با امر خدایی مشروعیت می‌یابد؛ جنگ نیز در جهتی تقریباً مذهبی و آیینی درک می‌شود (سون‌تزو، ۱۳۵۲: ۵۹). در عهد عتیق هنگام پیدایش «یکتاپرستی» از بین تمام صفات ممکن گاه صفات رزمندگان به خدا نسبت داده می‌شود. در این بستر جنگ با فرمان خدا آغاز می‌شود و هیچ امری بدون اراده او تحقق نمی‌یابد (بوتول، ۱۳۷۴: ۸). در این عصر تحولی در ماهیت جنگ به وجود می‌آید و امر جنگ در پیوند با امر قدسی قرار می‌گیرد. جنگ با درون‌مایه مذهبی تصویر و امر شخصی به امر الهی تبدیل می‌شود. از این منظر، فرمانده جایگاه تقدس یافته مجری و ناظر فرامین الهی را پیدا می‌کند و اطاعت از او واجب می‌شود. از آن‌جا که در این برداشت جنگ امر تقدس یافته و غیرشخصی است، پذیرش عمومی را به همراه دارد. جنبه مذهبی جنگ در ایران و جهان اسلام نیز به این رویکرد نزدیک است؛ بنابراین در فضای مذهبی مفاهیمی چون مفهوم جهاد ظهور می‌کند و این امر در سنت تاریخی ایران تداوم می‌یابد؛ به گونه‌ای که حتی در دوره‌هایی هم‌چون دوره قاجار، رسائل جهادیه در توجیه پدیده جنگ نوشته می‌شود (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۵۴) و تقدس امر جنگ در جهت آموزه‌های مذهبی تفسیر می‌شود. در واقع در این فضای گفتمانی این امر مذهبی است که به امر جنگ مشروعیت و تقدس می‌بخشد.

اما گذار مفهومی امر جنگ در مرحله‌ای دیگر تغییر معنایی و ماهیتی را از خود نشان می‌دهد، آن‌جا که در قرون پانزدهم و شانزدهم جنگ به مثابه ابزاری در اندیشه ماکیاوولی نمود می‌یابد. از دیدگاه ماکیاوولی جنگ وسیله و ابزاری برای تحقق صلح یا آرامش و عدالت و

امنیت تصویر نمی‌شود. از نظر وی هدف حکومت قوی‌تر شدن است؛ از این رو، جنگ خود بخشی از سیاست قدرت می‌شود؛ زیرا جنگ نه تنها به افزایش قدرت می‌انجامد، بلکه خود نوعی قدرت و نمایش آن نیز محسوب می‌شود (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۵۵۳). کلاوزویتس نیز جنگ را سرگرمی یا صرفاً میل به حادثه‌جویی یا برنده شدن یا محصول شور و اشتیاقی لجام‌گسیخته تصویر نمی‌کند، بلکه آن را ابزاری جدی در جهت هدفی جدی می‌نامد (کلاوزویتس، ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۵). در این خصوص اغلب جنگ به مثابه ابزار سیاست تعریف می‌شود. در نظام اندیشه‌ای ایرانی نیز پدیده جنگ گاه به منزله ابزار تعریف می‌شود؛ اگرچه این برداشت گاه اختلافاتی ماهیتی با برداشت رایج نزد ماکیاول و کلاوزویتس را نشان می‌دهد. برای مثال، جوینی از جنگ به عنوان ابزار سیاست به مفهوم تنبیه یاد می‌کند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۲، ۷۶). در واقع اگرچه در این تعریف نیز جنگ ابزار حکومت در اعمال قدرت می‌شود، اما در موضوع مفهوم قدرت که مورد تأکید ماکیاول است اندکی اختلاف را نشان می‌دهد؛ چراکه پدیده جنگ به صورت مستقیم با مفهوم قدرت ارتباط ندارد و ارتباطی طولی با امر قدرت را نشان می‌دهد.

#### ۴. جنگ در عصر سلجوقی

در واقع امر، هر اندیشه نظامی واکنشی به تحولات و وضعیت زمان، مکان، و امکانات است و با آن‌ها تأثیر و تأثر متقابل دارد (جمشیدی، ۱۳۸۳: ۷). ابن خلدون جنگ را ناشی از خصایص طبیعی انسان معرفی می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۵۱۸)؛ خواجه نصیر نیز استفاده از خشونت را ناشی از خصایص شهوی و غضبی می‌داند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۵۷)؛ هم‌چنین بیهقی از سه قوه نام می‌برد که در آن خشم، لشکر حاکم و پادشاه است (بیهقی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۵۵). بنابراین سنت غالب متصل به عصر سلجوقی سنتی است که نیروی خشم منتهی به جنگ را ناشی از امیال طبیعی تصور می‌کند؛ ولیکن این امر به این معنی تفسیر نمی‌شود که خشم و متعاقب آن جنگ می‌بایست تابع امیال و غرایز طبیعی باشد. به همین دلیل، اغلب در آثار دوره مورد مطالعه به اجتناب از جنگ توصیه می‌شود؛ اگرچه در توجیه آن گاه دلایل متنوعی ارائه می‌شود؛ مثلاً فخر مدبر چنین بیان می‌کند: «حرب تا بتواند و ممکن گردد نباید جست که نتوان دانست که ظفر کرا باشد» (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۴). در واقع، می‌توان علت اصلی جنگ را در عوامل گوناگونی چون غریزه پرخاشگری انسان، نهاد مالکیت خصوصی، کمبود منابع، سلطه‌جویی طبیعی، و احساس ناامنی فردی جست‌وجو کرد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۸)؛ ولیکن این عوامل در نظام‌های

اندیشه‌ای صورت‌بندی یافته است و در قالب مفاهیم مورد پذیرش هم‌چون برقراری نظم، برقراری عدالت، و خواست خدایان ارائه می‌شود.

هم‌چنان که پیش‌تر ذکر شد، در بستر تاریخی ایران مفهوم جنگ در گذار از تحولات معنایی و مفهومی به‌معنای عامل برقراری نظم و تحقق عدالت تفسیر می‌شد؛ ولیکن این امر با شکل‌گیری فضای رقابت و ورود نیروهایی که مدعی تغلب بودند با دگرگونی‌هایی مواجه شد. ورود نیروهای رقیب که در عصر سلجوقی در قالب عناصر ترک و ترکمن مشاهده می‌شود، به تضادهای معرفتی منجر شد که نمود آن را می‌توان در حوزه اندیشه در توجیه امر جنگ دنبال کرد. مثلاً فارابی پیش از عصر سلجوقی درصدد صورت‌بندی این مفهوم با توجه به شرایط و مقتضیات عصر خود برآمد. او تلاش برای غلبه بر دیگران را با انگیزه دست‌یابی به سلامت، کرامت، توانگری، لذت‌ها و هر چیزی که به‌واسطه آنها می‌توان به این‌گونه امور رسید معرفی کرده است و توصیه می‌کند که هر طایفه‌ای باید برای به‌دست آوردن این‌گونه منافع از دیگران تلاش کند. او با پیوند دادن مفهوم عدل با مفهوم تغلب فضای جدیدی ایجاد می‌کند که می‌تواند توجیه‌کننده اقدامات نظامی باشد؛ چراکه فارابی مفهوم عدالت را در طبیعت موجودات مخلد می‌داند و عدالت را عین تغلب معرفی می‌کند (فارابی، ۱۳۶۱: ۳۲۷-۳۳۲).

در واقع، از آن‌جا که نقش تغلب با اتکا به نیروهای درونی امری محتمل در جریان دست‌یابی به قدرت محسوب می‌شد، تلاش‌هایی در جهت صورت‌بندی آن انجام می‌شد. برای مثال ابن‌خلدون نیرو و انگیزه جمعی را چنین تفسیر می‌کند: «باید دانست که رئیس دولت، هم‌چنان که یاد کردیم، به نیروی خویشاوندان و دودمان خویش به فرمان‌روایی می‌رسد چه ایشان جمعیت و پشتیبانان او در وضع کار وی می‌باشند و به کمک ایشان کسانی را که بر ضد دولت وی قیام می‌کنند سرکوب می‌سازد و ایشان را عهده‌دار مشاغل مملکت می‌کند» (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۵۰). این امر به‌وضوح در دوره مطالعه ما قابل رصد است؛ چراکه به‌کارگیری تمام نیروها و تحریک انگیزه جمعی آنها موجب پیش‌برد امور و به‌دست‌گیری قدرت می‌شود و از این رو نقش تغلب در این باره پررنگ‌تر می‌شود. به‌کارگیری تمام نیروها در این عصر اغلب از طریق تشجیع نیروهای خود و تشکیل ائتلاف با قبایل و نیروهای هم‌سو صورت می‌گیرد. در روایتی که آقسرائی ارائه می‌کند نشان داده می‌شود که جنگ در سطح عمومی جریان داشته است و به همین دلیل خصلت جمعی خود را در انگیزه و عمل نشان می‌دهد. روایت آقسرائی از تعداد شصت هزار نیروی اسرائیل (آقسرائی، ۱۹۴۳: ۱۲) علاوه بر اغراقی که در بیان تعداد نیروهای قابل استفاده در امر جنگ

به همراه دارد، ناظر بر حقیقتی است به این معنی که نیروهای نظامی به تبع ساخت و سنت ایلی شامل تمام نیروهای در اختیار می‌شد و فقط به نیروهای رزمی آموزش دیده متکی نبود؛ چراکه پذیرش این تعداد از نیروهای صرفاً نظامی در این عصر دور از ذهن است. در عین حال، تلاش محمود برای نگاه داشتن آن‌ها در قالب نیروهای بالقوه نظامی همراه نشان‌دهنده نقش ائتلاف‌ها در عمومی شدن انگیزه جنگ است که توان برتری نیروی نظامی را افزایش می‌دهد. این امر در هم‌آوردی قدرت توازن را به نفع نیروی خود تغییر داده است و غلبه نیروی خود بر نیروی رقیب را تضمین می‌کند.

روایت ابن بی‌بی از به‌کارگیری تمام نیروها (ابن بی‌بی، ۱۳۹۰: ۳۲) نیز توان تشکیل اتحادیه‌ها را نشان می‌دهد که خود می‌تواند نشان‌دهنده عمومیت یافتن انگیزه جنگ باشد؛ امری که ممکن است نیروهای ائتلافی را در هدف و انگیزه جنگ هم‌سو کند. عمومی کردن انگیزه جنگ در عصر سلجوقی اغلب در قالب سنت‌های ایلی صورت می‌گیرد و اعضای جامعه و ایل به تبعیت از رئیس ایل یا جامعه نقش نظامی به خود می‌گیرند. در واقع، در این سطح از روابط اجتماعی معطوف به جنگ، نقش فردی در نقش جمعی قبیله استحاله می‌یابد که با توجه به ساختار و سنت قبیله این امر قابل درک است؛ چراکه این ساختار و هویت قبیله است که به نقش فرد هویت می‌دهد (فیرحی، ۱۳۸۵: ۶۰).

در روایتی که ابن اثیر از ابتدای کار سلجوقیان و پیش از آن از کار پادشاهان ترک ارائه می‌کند، می‌توان نقش عمومیت نیافتن انگیزه جنگ و تأثیر آن در مسیر و رویداد جنگ را مشاهده کرد. ابن اثیر روایت می‌کند: «روزی از روزها چنین اتفاق افتاد که پادشاه ترکان که بیغو نامیده می‌شد سپاهیان خود گرد آورد و قصد رفتن به بلاد اسلام کرد. تقاق او را از این کار نهی کرد و گفت وگو در این باره میان آن‌ها به درازا کشید ... تقاق بر سرش کوبید ... سپس از هم جدا شده و بین آن‌ها صلح شد و تقاق نزد بیغو ماند و فرزندش سلجوق به دنیا آمد و اما سلجوق همین که بزرگ شد آثار و امارات نجابت و علامات تقدم در او آشکار گردید، پادشاه ترکستان او را نزدیک به خود و بر سایرین پیشی داد و لقب “سباشی” به وی بخشید که معنایش فرماندهی ارتش است» (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۶، ۱۸۰). از این روایت چنین برمی‌آید که پادشاه ترکان نتوانسته است تقاق را به جنگ راضی کند و به تبع آن در تشکیل نیروی هم‌سو موفق نبوده است، اما انگیزه جمعی با به دنیا آمدن سلجوق شکل نهایی خود را پیدا می‌کند؛ چراکه بر اساس این روایت اسطوره‌ای فردی هم‌چون سلجوق می‌بایست به دنیا بیاید که آثار امارت او از ابتدا آشکار است.

از آنجا که نیروهای مدعی قدرت اغلب خارج از دایره قلمرو اعتقادی اسلام قرار می‌گرفتند، در ابتدای امر و به‌هنگام به قدرت رسیدن مشروعیت مذهبی و دینی مرسوم را نداشتند و این امر اغلب پس از دوران قدرت‌گیری آن‌ها صورت‌بندی خود را می‌یافت و از سوی اندیشمندان سعی در توجیه آن می‌شد. بنابراین سلجوقیان در ابتدای به قدرت رسیدن مشروعیت مذهبی نداشتند؛ چراکه در مقابل حکومتی قرار می‌گرفتند که مشروعیت خود را از محل خلافت کسب می‌کرد، ولیکن این به این معنی نیست که فرماندهان در ابتدای کار از موقعیت و شأن برگزیدگی برخوردار نبودند. روایتی که ابن اثیر درباره تولد سلجوق و وجود آثار امارت در او نقل می‌کند به مفهوم برگزیده بودن اشاره دارد. در این بافت مفهوم برگزیده بودن فرمان‌روا از سوی سنت‌های ایلی نیز تقویت می‌شد؛ چراکه در رأس ایلی کسی قرار می‌گرفت که اطاعت از او بر اساس سنن ایلی الزامی بود. از آنجا که رئیس ایلی یا قبیله در رأس حوزه عمومی قرار می‌گرفت، عمل و اقدام او پذیرش عمومی را نیز به‌همراه داشت. موقعیت حاکمان و فرمان‌روایان جدید سلجوقی با قرار گرفتن در بستر دین اسلام تغییر می‌یافت؛ چراکه آن‌ها مشروعیت خود را از خلیفه دریافت می‌کردند و صاحب شأن قدسی نیز می‌شدند. فرمان‌روایان سلجوقی در گذاری دیگر سعی داشتند تا مرجع کسب مشروعیت قدسی را تغییر دهند و خود صاحب این موقعیت شوند و حلقه واسط یعنی خلیفه را از میان بردارند؛ نمود این اندیشه شکل‌گیری مفهوم سلطان بود که سعی می‌شد جایگاهی هم‌پای خلیفه برای آن تصویر شود.

امر جنگ در این عصر خود سطحی از غارت و چپاول را به‌همراه داشت و مطمئناً غنایم جنگی انگیزه مضاعفی در این راه ارائه می‌کرد؛ اما رخ‌دادهای جنگی در دوره مورد بررسی نشان می‌دهد که غایت جنگ در این مسیر هدایت نمی‌شد. چنان‌که در روایت‌هایی که ارائه می‌شود گاه اشاره مستقیم به جلوگیری از غارت شهرها و منابع وجود دارد، «سلجوقیان نشابوریان را شکست دادند و از آنان کشته و اسیر گرفتند سپس تا نشابور درکشیدند و به این شهر وارد شدند. ... شهر را متصرف شدند. ... سلجوقیان می‌خواستند به غارت شهر و دست‌درازی بپردازند اما طغرل بگ محمد بن میکائیل بن سلجوق ... گفت ما در ماه حرام (ماه رمضان) هستیم پرده احترام این ماه را پاره نکنیم» (بنداری، ۱۳۵۶: ۷). این‌گونه روایت‌ها از جلوگیری از غارت و چپاول، حتی در ابتدای کار سلجوقیان، نشان از این دارد که آن‌چنان‌که جوینی اشاره دارد «بنیاد پادشاهی و قاعده جهاننداری بر عمارت فرمودند» (جوینی، ۱۳۸۴: ۳۰)، و این امر مورد پذیرش سلجوقیان قرار گرفته است. بنابراین اگرچه در ابتدای کار و به‌دست گرفتن قدرت سلجوقیان درصدد تغلب از طریق

نیروی قهریه هستند که این خود ناشی از مقتضیات زمان و ملزومات کسب قدرت است، اما آن‌ها به صورت کلی مفهوم دیگری از پدیده جنگ را در ارتباط با ساز و کار حکومت نشان می‌دهند که از مفهوم غارت و چپاول دور است. از این رو، مفهوم امر جنگ در این مناسبات را می‌توان بر اساس حکومت‌داری به مفهوم رایج آن تصور کرد. مفهومی که اساس آن از مفهوم ایلی و قبیله‌ای فاصله دارد.

روایتی که از ترکان در دوره غزنوی ارائه می‌شود «ترکان غز با این بهانه که می‌خواهند به آذربایجان بروند و به گروه‌های خود از ترکان که در آن منطقه بودند و به عراقیان مشهور شده بودند، پیوندند شهرهای بر سر راه را غارت می‌کردند» (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۶، ۹۳)، نشان می‌دهد که پیش از عصر سلجوقی مفهوم جنگ با مفهوم غارت و چپاول مانوس بوده است و ماهیت جنگ مترادف با این امر انگاشته می‌شد. البته تلاش‌هایی برای به خدمت گرفتن نیروهای مزدور ترک از سوی حکومت وقت صورت می‌گرفت که این امر باعث تغییر در رویکردها و بنیان‌های اندیشه‌ای اقدامات آن‌ها می‌شد؛ چرا که پس از آشنایی این نیروها با قلمرو و ساز و کارهای جدید حوزه حکومت، آن‌ها در قالبی سیاسی قرار می‌گرفتند و هدف آن‌ها از اقدامات نظامی دیگر صرف غارت نبود، بلکه اقدامات آن‌ها متمایل به برداشتهایی می‌شد که به حوزه سیاست و امر قدرت سیاسی نزدیک بود.

به‌رغم روایت‌هایی که در قالب افسانه هم‌چون پیدا شدن آثار امارت در سلجوق در جهت بسترسازی زمینه اجتماعی نیروهای مدعی حکومت در این عصر ارائه می‌شود، می‌توان به این امر اشاره داشت که ماهیت جنگ در منابع این عصر با ماهیت افسانه و اسطوره پیوند نمی‌یابد. به بیانی دیگر، زبان توجیه‌گر در این عصر قالب تاریخی است و روایت‌های تاریخی در پیوند با واقعیت‌های موجود سعی در توجیه قدرت و امر جنگ دارد. حتی در نظریه‌پردازی افرادی چون ماوردی، غزالی، و نظام‌الملک و بعدها در اندیشه ابن خلدون ارتباطی بین پدیده جنگ و زمینه‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای ایجاد نمی‌شود. در حوزه حکومت، اندرزنامه‌ها، و شیوه‌نامه‌های حکومت‌داری نیز، به‌رغم وجود پیوند میان پدیده جنگ با امر قدسی و مذهبی، ارتباط این دو حوزه اغلب به صورت تعامل دو حوزه متمایز قابل بررسی است. به این معنی که اگرچه جنگ‌های این دوره در قالب امور مذهبی تفسیر می‌شود، ولی این امر اغلب پس از رخداد امر جنگ در جهت توجیه و قالب‌بندی آن در نظام معرفتی مبتنی بر امور مذهبی صورت می‌گیرد. علاوه بر آن، جنگ‌های این دوره در ماهیت وجود در قالب جنگ‌های مذهبی هم‌چون جنگ‌های صلیبی یا جنگ‌هایی که به دلایل مذهبی روی می‌دهد، قابل دسته‌بندی نیست؛ بلکه این جنگ‌ها فقط در سطح توجیهی از مشروعیت برخوردار می‌شوند.

سلجوقیان، خوارزمشاهیان، غوریان و ... اغلب نظام‌های قبیله‌ای‌اند که همان‌طور که اشاره شد در ساختار ایلی آن‌ها نقش فردی در قالب نقش جمعی تعریف می‌شود. به این معنی که هر فرد نماینده ایل و قبیله خود است و در قالب آن هویت می‌یابد. بر این اساس، انگیزه جنگ، که ممکن است شخصی باشد، در این ساخت اجتماعی می‌تواند تبدیل به خواستی جمعی شود. در مقابل، به‌هنگام شروع جنگ از سوی نظام‌های ایلی انگیزه جنگ در قالب این ارتباط تبدیل به امر درونی می‌شود؛ چرا که هویت فرد و جامعه ایلی یکی پنداشته می‌شود. ابن خلدون نیز بر این مفهوم تأکید و از آن با عنوان عصیت یاد می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۲۹۴). ولیکن این امر در گذار مفهومی پدیده جنگ دچار تغییراتی می‌شود، چرا که درونی کردن انگیزه جنگ، هم‌چون آنچه در ساختار ایلی روی می‌دهد، در ساختار حکومت‌های متشکل قابل پیگیری نیست. ترکیب نیروهای متفاوت با زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، و عقیدتی متفاوت این امر را امکان‌پذیر نمی‌کند. به همین دلیل، ساز و کار جدیدی در جهت هم‌سوسازی نیروها لازم است که می‌توان آن را در قالب نهادهای حکومتی و یا آموزه‌های جدید بر اساس تلفیقی از اعتقادات ایلی، مذهبی، و سیاسی جست‌وجو کرد.

در عصر مورد مطالعه جنگ با مؤلفه‌های تحقق آرمان عدالت، غلبه نیکی بر جهان، و اعاده نظم در بستر مذهبی شناخته می‌شود. در این دوره مفهوم عدالت با مفهوم آبادانی همراه است که می‌توان آن را نتیجه عدالت تصور کرد. اهمیت مفهوم آبادانی را می‌توان در روایت بیهقی نیز مشاهده کرد، آن‌جا که امیر محمود زمانی که به بلخ می‌رسد و شهر را در نتیجه مقاومت مردم سوخته می‌بیند، مردم شهر را عتاب می‌کند (بیهقی، ۱۳۷۸: ج ۳، ۸۸۲). از این روایت چنین می‌توان نتیجه گرفت که آبادانی حتی به قیمت از دست دادن شهر در اولویت قرار داشت. شرف‌الدین قزوینی ارتباط این مفاهیم را به این شکل صورت‌بندی می‌کند، «و از منثور حکم است: "لا ملک الا بالرجال، و لا رجال الا بالمال، و لا مال الا بالعماره، و لا عماره الا بالعدل و السیاسه"» (شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۴۱: ۴۸). از این رو، در این بستر مفاهیم عدالت و آبادانی در ارتباطی طولی با یکدیگر قرار می‌گیرند که تحقق عمارت و آبادانی منوط به تحقق عدالت می‌شود. این تسلسل در بیان غزالی نیز روشن است، «دانستند که حکیمان راست گفتند که دین به پادشاهی و پادشاهی با سپاه به خواسته و خواسته به آبادانی و آبادانی به عدل استوار است» (غزالی، ۱۳۱۷: ۴۸).

بنابراین در این عصر ارتباط حوزه قدرت و وابسته به عناصر نظامی با امر حکومت، عدل، و آبادانی در ظاهر ارتباطی طولی است و مقدم بر برقراری عدالت، ایجاد آبادانی، و در

اختیار داشتن نیروی نظامی لازم و کارآزموده است. از این رو، آنچنان که شرح داده شد، مفاهیم عدالت، نیکی، اعاده نظم و قدرت نظامی در نظام فکری عصر مورد مطالعه در ارتباط متقابل تفسیر و برداشت می‌شود.

از سویی دیگر، ضرورت جنگ در عصر سلجوقی این پدیده را در ارتباط ساختاری با امر حکومت و جامعه قرار می‌دهد. در واقع اگرچه فخر مدبر اشاره دارد «حرب کردن خود شیئی تلخست» (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۱۶۴)، ولی از سویی دیگر ضرورتی در استفاده از آن احساس می‌شود که می‌توان دلیل آن را در گفتار غزالی مشاهده کرد. غزالی می‌گوید: «دیگر اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان به پای نیستی و این هر دو حاکمند اندر همه چیز» (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲). از گفتار غزالی چنین برمی‌آید که در امور حکومت شمشیر و به تبع آن نیروی نظامی و جنگ در حوزه گفتمانی قدرت ضرورتی است که هم‌ردیف با قلم و یا آنچه به نظر می‌رسد غزالی از آن به عنوان سیاست مراد می‌کند، قرار می‌گیرد. هم‌چنین جنگ در این عصر به عنوان ابزار سیاست به مفهوم تنبیه نیز استفاده می‌شود (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۲، ۷۶). روایت جوینی در این زمینه علاوه بر نمایش وجه ایجابی و مثبت جنگ در بطن خود مجدداً به مفهوم برقراری نظم اشاره دارد و از آنجا که در نظام اندیشگانی این عصر مفهوم نظم و عدالت با یک‌دیگر پیوند دارد، جنگ به منزله برقراری عدالت نیز تفسیر می‌شود. ماهیت جنگ به عنوان عامل ایجاد نظم، نیروی نظامی و جنگ را ابزاری در اختیار قدرت و برای نشان دادن مختصات قدرت تصویر می‌کند. در این برداشت از قدرت، جنگ و نیروی نظامی به عنوان ابزار قدرت درک نمی‌شود؛ بلکه خود عنصر و عامل قدرت محسوب می‌شود. بر این اساس، جنگ از این منظر به عنوان بستر و مفهومی در ارتباط با مسئله حکومت و امر سیاسی قرار می‌گیرد و فقط به عنوان ابزار سیاست توصیف نمی‌شود.

اما مسئله دیگری که پدیده جنگ با آن مواجه است مسئله توجیه و مشروعیت چگونگی برقراری نظم به وسیله این پدیده و استفاده از نیروی نظامی است. در واقع امر، در نظام اندیشگانی عصر مورد مطالعه، برقراری نظم و عدالت در جامعه جزو وظایف پادشاهان و حاکمان است که اعمال این مفهوم نیز از طریق ابزار قدرتی اتفاق می‌افتد که بیان صریح آن به وسیله جنگ صورت می‌گیرد. مشروعیت یافتن امور در این عصر اغلب در قالبی مبتنی بر توجیه مذهبی است؛ به همین دلیل، در فضیلت غزوه و جهاد روایت‌های متنوعی ارائه می‌شود (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۳۸۸-۳۹۶)، ولیکن این به معنای صرف توجیه امر جنگ از طریق امر مذهبی نیست و می‌بایست به نقش امر سیاسی نیز در این باره توجه شود.

در عصر مورد مطالعه، در ظاهر، عمده‌ترین مبانی نظری اندیشه‌های نظامی این دوره را اسلام و اصول اولیه آن تشکیل می‌دهد (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۳۲۹)، اما آنچه که درخور تأمل است ترکیب اصول اسلامی و جنبه مذهبی امر جنگ با ساخت قبیله‌ای و نیازهای حکومت است. همان‌طور که در اندرزنامه‌های این دوره نیز مشاهده می‌شود، در دوره استقرار حکومت‌های جدید، حکام به دوری از اعمال قدرت از طریق نیروی نظامی و جنگ توصیه می‌شوند (غزالی، ۱۳۱۷: ۹۹؛ فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۱۳۵). این امر از سعی در دوری از امر نظامی پس از استقرار حکومت نشان دارد، در حالی که نیروی نظامی، که مشروعیت‌بخش تصرف قلمرو محسوب می‌شد، می‌تواند عاملی در جهت نظم‌بخشی به امر حکومت و جامعه از دیدگاه سلجوقیان باشد که موفق به تشکیل حکومت شده‌اند. ولیکن بر اساس شواهد تاریخی این امر مسیر متفاوتی را نشان می‌دهد.

در واقع، پس از قبضه قدرت سیاسی از سوی سلجوقیان، دیگر جنگ خود هدف غایی برای آنان نبود؛ زیرا سلجوقیان پس از تصرف مناطق از غارت و آسیب‌رسانی به نظام‌های اجتماعی و اقتصادی جلوگیری می‌کردند که نمونه آن را می‌توان در روایت‌های ابن اثیر مشاهده کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۶، ۱۶۶-۱۶۷ و ۲۱۵). این امر نشان می‌دهد که در نظام اندیشگانی آن‌ها جنگ برای به‌دست آوردن غنائیم یا صرفاً جهت تغلب صورت نمی‌گرفت. از آن‌جا که این عناصر در ابتدا نیروی مزدوری بودند که در شرایط جنگ کارایی خود را نشان می‌دادند، موضوع پیش‌رو برای آن‌ها در جایگاه جدید حاکمان قدرت این امر بود که آیا جنگ برای سلجوقیان به‌منزله ابزار کاربرد می‌یافت یا هم‌چنان ماهیت خود را به‌عنوان هدف غایی حفظ می‌کرد. این امر با بیان غزالی، که نیروی شمشیر و قلم را توأمان بر همه‌چیز حاکم معرفی می‌کند (غزالی، ۱۳۱۷: ۱۰۲)، اهمیت می‌یافت.

بر این اساس، با توجه به پایگاه سلجوقیان در جایگاه نیروی ایلی که سنت غالب در آن متفاوت از سنت غالب جنگ در جایگاه جدید آن‌ها به‌عنوان فرمان‌روایان حکومت متشکل بود، پدیده جنگ دچار اختلاط مفهومی شده و این امر خود تخلیط فرایندهای سیاسی، نظامی، و اجتماعی را موجب شده است. امری که از روایت ابن اثیر چنین برمی‌آید که در ابتدای کار ملک‌شاه نیز سلجوقیان هم‌چنان با آن مواجه بودند و صرفاً ممانعت نظام‌الملک و ملک‌شاه باعث شده است تا سپاهیان از دست‌درازی به اموال رعیت باز بمانند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۷، ۵۵). این موضوع خود را در اعتراض نظام‌الملک نیز نشان می‌دهد که به اختلاط ترک و تازیک و این‌که هر کدام در کار دیگری دخالت می‌کند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۱۸۹) اشاره دارد. این موضوع اختلاط ساختاری را نشان

می‌دهد که از اختلاط مفهوم جنگ و امر نظامی در این عصر حکایت دارد. چراکه این مفهوم متأثر از سه حوزه ایلی، مذهبی، و سیاسی در این عصر بوده و در جهت هم‌سو کردن و جای‌یابی آن‌ها در یک نظام مفهومی مشکلاتی وجود داشته است. این اختلاط مفهومی در گذار از تغییر معنایی صورت‌بندی جدیدی از خود نشان می‌دهد و چنان‌که پیش‌تر گفته شد نمود آن در مفهوم سلطان ظهور می‌کند. در واقع امر، اندیشمندان و متفکران این عصر سعی می‌کنند مفهوم تغلب و استفاده از نیروی نظامی و خشونت در قالب مفهوم جنگ را با مقتضیات مذهبی در قالب مفهوم جهاد و برقراری عدالت هماهنگ کنند و آن را در بستر سنت تاریخی در جهت ایجاد نظم سیاسی و اجتماعی قرار دهند. از این رو، مفهوم جنگ در عصر سلجوقی از زمینه ایلی سلجوقیان فاصله گرفته است و در ترکیب با حوزه‌های سیاسی و مذهبی تعریف جدیدی از خود نشان می‌دهد و از ماهیت متفاوتی برخوردار می‌شود که با مقتضیات نظام و حکومت سیاسی هم‌سو است.

## ۵. نتیجه‌گیری

ایضاح و تبیین جایگاه جنگ در نظام قدرت و اندیشه ایرانیان و ساختار سیاسی و اجتماعی از آن نظر اهمیت دارد که این پدیده به دلیل کاربرد فراوان در جغرافیای سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی ایران در ارتباط ساختاری با نظام اندیشگانی ایرانیان قرار می‌گیرد. در واقع مفهوم جنگ به عنوان مفهومی نظری و کاربردی در عصر سلجوقی در تعامل با سه سنت متفاوت قرار می‌گیرد. سنت ایرانی متکی بر برقراری نظم و عدالت، سنت ایلی مبتنی بر تغلب و در بعضی مواقع قتل و غارت، و سنت مذهبی متکی بر اجرای احکام الهی.

در سنت ایرانی متصل به عصر سلجوقی عموماً مفهوم جنگ با ترکیب دو سنت ایرانی و اسلامی در قالب مفهومی در جهت برقراری عدالت تفسیر می‌شد. ولیکن با ورود سلجوقیان به قلمرو ایران و با توجه به زمینه ایلی آن‌ها که مفهوم متفاوتی از پدیده جنگ مراد می‌کردند، نیاز به تعریف دیگری از این پدیده احساس می‌شد. از این رو، اندیشمندان این عصر سعی کرده‌اند پدیده جنگ نزد سلجوقیان را با سنت جاری در قلمرو ایران در یک ارتباط ساختاری هماهنگ کنند که نمود آن شکل‌گیری مفهوم سلطان در جهت هماهنگی سه حوزه سنت ایرانی، اختیار مذهبی، و در اختیار داشتن قدرت نظامی است.

بنابراین مفهوم جنگ در عصر سلجوقی ماهیت متفاوتی را نشان می‌دهد که متضمن کاربرد این مفهوم در بافت اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی است. به همین دلیل، افرادی

هم‌چون غزالی ضمن توصیه به دوری از جنگ سعی در تئوریز کردن آن دارند. از این رو، این مفهوم جایگاهی هم‌سان با امر سیاسی را کسب می‌کند، چراکه پدیده جنگ عنصری کاربردی در فضای سیاسی و اجتماعی این عصر محسوب می‌شده است. این امر به پدیده جنگ هویتی مستقل می‌دهد که آن را از صرف ابزار بودن خارج می‌کند ولیکن این پدیده در ارتباط نزدیک با امر سیاسی و مفهوم قدرت به‌ناچار در قالب ساز و کار سیاسی قرار می‌گیرد و عموماً کارکرد آن در این بافت تفسیرشدنی است.

## کتاب‌نامه

- ابن بی‌بی المنجمه (۱۳۹۰). *الاورالعلائیه فی الامورالعلائیه (تاریخ ابن بی‌بی)*، تصحیح ژاله متحدین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌اثیر، عزالدین بن علی (۱۳۵۱). *کامل*، ترجمه علی هاشمی حائری، ج ۱۶ و ۱۷، تهران: علمی.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۳۵۲). *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ادیبی سده، مهدی (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران: سمت.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۳). *مفهوم امر سیاسی*، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران: ققنوس.
- اوستا* (۱۳۷۷). پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۲، تهران: مروارید.
- آرون، رمون (۱۳۵۲). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، ج ۱، تهران: کتاب‌های جیبی.
- آقسرای، محمود بن محمد (۱۹۴۳). *مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار*، تصحیح عثمان توران، آنقره: چاپ‌خانه انجمن تاریخ ترک.
- بختورتاش، نصرت‌الله (۱۳۵۰). *استراتژی نظامی ایران هخامنشی*، تهران: زهره.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)*، تهران: نگاه معاصر.
- بنداری اصفهانی (۱۳۵۶). *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بوتول، گستون (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۸). *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۱ و ۳، تهران: زریاب.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۰). *مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در ایران*، تهران: دانشکده فرماندهی ستاد دوره عالی جنگ.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۳). *مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در جهان*، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.
- جوینی، علاءالدین عظاملک محمد بن محمد (۱۳۹۱). *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح احمد خاتمی، تهران: نشر علم.

- جوینی، علی بن احمد منتجب‌الدین بدیع (۱۳۸۴). *عتبه الکتبه*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- راسل، برتراند (۱۳۵۳). *تاریخ فلسفه غرب و روابط آن با اوضاع سیاسی و اجتماعی از قدیم تا امروز*، ترجمه نجف دریابندری، ج ۱، تهران: کتاب‌های جیبی.
- ریویر، کلود (۱۳۸۲). *انسان‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- سون تزو (۱۳۵۲). *هنر جنگ*، ترجمه محمود حمید، بی‌جا.
- شرف‌الدین قزوینی، فضل‌الله (۱۳۴۱). *تحفه*، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۵). *تفکر و سیاست*، تهران: علمی و فرهنگی.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۴). *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- غزالی، محمد بن احمد (۱۳۱۷). *نصیحة‌الملوک*، تصحیح جلال همایی، تهران: کتاب‌خانه طهران.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۱). *آرای اهل‌المدينة الفاضله (اندیشه‌های اهل‌مدینه فاضله)*، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: طهوری.
- فان‌کرفلد، مارتین (۱۳۸۴). *هنر جنگ، جنگ و اندیشه نظامی*، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: مرکز برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی.
- فخر مدبر، محمد بن منصور (۱۳۵۴). *آیین کشورداری*، به اهتمام محمدسرور مولایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *شاهنامه*، تهران: هرمس.
- فیرحی، داود (۱۳۸۵). *تاریخ تحول دولت در اسلام*، قم: دانشگاه مفید.
- قائم‌مقام فراهانی، میرزا بزرگ (۱۳۵۴). *جهادیه*، بی‌جا: بی‌نا.
- کاپلو، تئودور و پاسکال ونسن (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: جامعه‌شناسان.
- کلاوویتس، کارل فون (۱۳۸۵). *در باب جنگ کتاب اول: ماهیت جنگ*، ترجمه حسن پروان، ج ۲، تهران: دانشگاه امام حسین.
- نامه تنسر به گشنسب (۱۳۵۴). *تصحیح مجتبی مینوی*، تهران: خوارزمی.
- نصیرالدین طوسی (۱۳۵۶). *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۴۷). *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.